

## Autonomy

افراد تا آن اندازه به استقلال فردی<sup>۱</sup> دست می‌یابند که بتوان گفت زندگی آنان تحت فرمان خودشان است. استقلال فردی به معنی خودمختاری<sup>۲</sup> یا خود-مدیریتی و داشتن حق یا قدرت خودگردانی است، و عیان‌ترین ناکامی‌ها در رسیدن به استقلال فردی، بسیار شبیه ناکامی‌ها در عرصه استقلال سیاسی<sup>۳</sup> است. کسانی که با تأیید نسنجیده<sup>۴</sup> خواست<sup>۵</sup> دیگران زندگی می‌کنند، همانند دیگر افرادی که از روی عادت، خود را به خواهش‌های درونی<sup>۶</sup> تسلیم کرده‌اند و امکان تسلط بر این خواهش‌ها را ندارند، در رسیدن به استقلال فردی ناکام خواهند ماند. حالت نخست، مشابه با دولتی است که استقلال<sup>۷</sup> آن به وسیله برخی [کشورهای] زورگوی<sup>۸</sup> همسایه یا متجاوز استعماری از بین رفته است. حالت دوم، همانند دولتی است که در داخل مرزهایش، کنترل کشور را به شورشیان می‌بازد. تعلیم و تربیت برای [دستیابی] به استقلال فردی، مستلزم یادگیری هر آن چیزی است که انسان را قادر می‌سازد، به حالت ارزشمند خود-فرمانی فردی<sup>۹</sup> دست یابد. این مدخل، تاریخ طولانی [مفهوم] «استقلال» در فلسفه تعلیم و تربیت غربی و مناقشات پیرامونی آن در فضای علمی معاصر را مورد توجه قرار خواهد داد. پاراگراف پیشین به دو مفهوم استقلال و تعلیم و تربیت برای

- ۱ - personal autonomy
- ۲ - self-government
- ۳ - political autonomy
- ۴ - unthinking conformity
- ۵ - will
- ۶ - inner drives
- ۷ - independence
- ۸ - intimidating
- ۹ - individual self-government

[دستیابی] به استقلال، اشاره دارد. هر دو مفهوم در معرض خوانش‌های<sup>۱۰</sup> رقیب قرار دارند؛ زیرا افراد می‌توانند با جایگاهی دچار اختلاف نظر باشند که «خود»<sup>۱۱</sup> در نفس انسان قرار می‌گیرد و از آنجا به درستی<sup>۱۲</sup> [دیگر اعضا در نفس انسان را] راهبری می‌شود و اهداف و فرایندهای تربیتی را برای تأمین اقتدار موجه<sup>۱۳</sup> خود، هم راستا می‌نماید، این نکته می‌تواند، پرسش از جایگاه ویژه<sup>۱۴</sup> [خود در نفس انسان] نام گیرد. بنابراین، ما چه بسا موافق باشیم که مفهوم استقلال، مهم‌ترین هدف تعلیم و تربیت را بیان می‌کند؛ هر چند پاسخ‌های بسیار متفاوت ما به پرسش جایگاه، مستلزم عدم توافق در تعلیم و تربیتی است که برای رسیدن به آن هدف، ضروری است.

## استقلال در فلسفه یونان باستان

فلسفه تعلیم و تربیت غربی و همچنین بحث فلسفی در باب استقلال به منزله هدفی تربیتی، با سقراط در آتن آغاز شد. به دلیل آنکه همه دانش ما درباره سقراط از نوشته‌های متناقض<sup>۱۵</sup> کسانی که او را می‌شناختند، نشئت می‌گیرد، جزئیات آن چیزی که او بدان باور داشته است، نامشخص است. آن چیزی که روشن است، این است که وی مردم آتن را وادار می‌ساخت تا باورها و ارزش‌های خودشان را مورد آزمون نقادانه قرار دهند و هرآنچه را که ناسازگار و بی‌اساس<sup>۱۶</sup> است، کنار بگذارند؛ و در پرتو آنچه که از روی اندیشه به ژرفای حقیقت دست یافته‌اند، زندگی کنند، حتی اگر این نحوه از زیستن منجر به طرد اجتماعی آنان شود. زندگی ناآزموده ارزش زیستن ندارد و هریکاز ما باید بیاموزیم تا

- ۱۰ - interpretations
- ۱۱ - the self
- ۱۲ - properly
- ۱۳ - rightful authority
- ۱۴ - privileged location
- ۱۵ - inconsistent
- ۱۶ - groundless

خودمان آن را بیازماییم.

این نکته چه بسا همان ادعای مشهور سقراط است که او معلم نبوده است و به کسی چیزی نیاموخته است. به این خاطر که، اگر ما باید بیاموزیم، خودمان بیاندیشیم و عمل کنیم، هریک از ما باید در برخی مواقع، معلم خویش نیز باشیم. البته دیگران از طریق سؤال کردن و دعوت ضمنی ما برای تقلید از استقلال آنها، می‌توانند فرایند [دستیابی به استقلال فردی] را تسهیل کنند. بدین وسیله، «معلم»، با فرض اینکه واژه معلم در اینجا در معنای مناسب آن به کار رفته باشد، همچون مامایی برای تولد خود مستقل دیگر، خدمت می‌کند. بنابراین در گفت‌وگوهای نخستین افلاطون، که گمان می‌رود تحت تأثیر بسیار زیاد استادش نگاشته شده است، نقش سقراط به منزله ماما/مربی<sup>۱</sup> این است که با پرسش‌هایی دقیق و ماهرانه از مخاطبان، اندیشه‌های خود آنان را بیرون بکشد.

پاسخ سقراط به پرسش از جایگاه ویژه [خود در نفس انسان] چه بوده است؟ خود حکم‌کننده<sup>۲</sup> ناشی از قابلیت ما در ارزیابی شواهد و اقامه دلیل در حمایت از اصول و نظریه‌ها، مستقل از رسم و رسوم و نظرات به ظاهر کارشناسی<sup>۳</sup> و مرجعیتی دیگران است. سقراط بر این باور است که با به کارگیری چنین ظرفیتی و تشویق دیگران برای به کارگیری آن، ما به درک متواضعانه‌ای<sup>۴</sup> [از دانش خویش] خواهیم رسید؛ اینکه به واقع دانش ما چقدر اندک است و ادعاهای دیگران در برخورداری از دانش، چقدر بزرگ و نامعقول<sup>۵</sup>. آشکارسازی جهل نهفته در ادعاهای برخورداری از دانش، در انظار دیگران، چنانچه این ادعاها باعث

مشروعیت بخشی به شهرت یا مقام آنان باشد، کار بسیار خطرناکی است؛ چه بسا این نباید تعجب‌برانگیز باشد که ویرانگری اجتماعی استقلال سقراط، منجر به متهم شدن و محکومیت وی به اعدام، به دلیل فاسد کردن جوانان آتنی شد.

سقراط به شخصیتی درخور ستایش برای فیلسوفان بعدی یونان باستان تبدیل شد، و اعتباربخشی<sup>۶</sup> به عقل همچون راهنمای<sup>۷</sup> رشد و شکوفایی انسان، بن‌مایه<sup>۸</sup> غالب این سنت فلسفی شد. گویانکه، مفهومی از عقل که مشوق ناوابستگی اجتماعی در زندگی آزموده بود و نیز انزجار نهفته در برآوردن انتظارات همه کسانی که مدعی مرجعیت سیاسی و معرفتی بودند، موجب تمایز سقراط در میان فیلسوفان بزرگ بود؛ برای مثال، در دیدگاه ارسطو، خیلی روشن نیست که جایگاه عقل، در زندگی خوب چیزی را می‌سازد که بتوان به درستی آن را استقلال نامید. در مرکز اخلاق ارسطویی، اندیشه حکمت عملی قرار دارد. کسانی که بدین فضیلت دست یافته باشند، می‌توانند با اطمینان، حد وسط رذایل اخلاقی متضاد را بازشناسی و انتخاب کنند. با پیروی از کسانی که به لحاظ اجتماعی، واجد آن حکمت شناخته می‌شوند، ما می‌آموزیم تا در عمل، عاقل باشیم و ارسطو موافقت آن افراد برای یافتن حد وسط را فرض می‌گیرد. بنابراین، دیدگاه ارسطویی از حکمت عملی، محافظه‌کاری اخلاقی عمیقی را تکیه‌گاه نظریه اخلاقی و فلسفه تعلیم و تربیت خویش قرار می‌دهد؛ تصویری که جایی برای اختلاف عقیده ناشی از استقلال رأی و نابهنجاری<sup>۹</sup> از آن گونه‌ای که سقراط در زندگی و مرگ خویش آنها را گرامی داشت، نمی‌گذارد. [در دیدگاه ارسطو] فضیلت با اصول

۱ - pedagogue

۲ - ruling self

۳ - the alleged expertise

۴ - humbling sense

۵ - preposterous

۶ - valorization

۷ - lodestar

۸ - motif

۹ - eccentricity

وظیفه [به ثمر رساندن] تعلیم و تربیتی خوب، به‌طور کلی اگر چنین چیزی ممکن باشد، بار آوردن<sup>۶</sup> کودکان به روشی است است که به خوبی طبیعت آنان اعتقاد داشته باشد و از فساد آنان به‌وسیله اجتماع جلوگیری کند. البته با فرض تأثیر دیگر انسان‌ها در محیط کودک و مطالبه سطحی از یادگیری، برتر از ابتدایی‌ترین سطح یادگیری، به سختی می‌توان چنین وظیفه‌ای را منسجم<sup>۷</sup> دانست. *رمان / امیل*، تربیت قهرمان داستان را تحت هدایت مربی‌ای خردمند دنبال می‌کند. او در پشت پرده، به‌طور نظام‌مندی، با اهداف مشخص تربیتی‌ای که در ذهن دارد تجربه امیل را هماهنگ می‌کند. کودک بر این باور است که او «از طبیعت می‌آموزد»، درحالی‌که در واقع، طبیعت به‌صورت پنهانی، برای حصول اطمینان از به دست دادن نتایج تربیتی خاصی، دست‌کاری شده است. برخلاف تناقضات، ناسازگاری‌ها و اغراق‌های موجود در *رمان روسو*، این رمان اثر ماندگاری بر اندیشه تربیتی به‌جا گذاشت.

نخست، این اندیشه که رشد طبیعی شناختی و عاطفی کودک، محدودیت‌هایی را بر فرایند تربیتی اعمال می‌کند، اثر دوران‌سازی را بر نظر و عمل تربیتی پس از خود، گذاشت. دست‌کم تا اندازه‌ای، اساس<sup>۸</sup> جهت‌گیری تربیتی باید مبتنی بر مبتنی بر من (شخصیت) تحول یابنده<sup>۹</sup> کودک باشد و تنها مبتنی بر یادگیری مطلوب از نظر جامعه گسترده‌تر نباشد. اگر این اندیشه که کودکان باید براساس آنچه که بدان‌ها تدریس می‌شود، از رشد لازم برخوردار باشند، تبدیل به کلیشه‌ای محض می‌شود، این، فقط به‌دلیل اثر چشمگیر روسو است. دوم اینکه، تصور روسو از شخصیت تحول یابنده، تنها در

اخلاقی برخوردار از اعتبار اجتماعی ترکیب می‌شود و لبه انتقادی عقل را کند می‌کند.

## استقلال و عصر روشنگری

ظهور مسیحیت، محیط اجتماعی مساعدی برای هواداران<sup>۱</sup> استقلال ایجاد نکرد. وضعیت گناه‌کار بودن طبیعت بشر در آموزه مسیحیت در تنش عمیقی با این اندیشه است که هر یک از ما با خود - راهبری<sup>۲</sup> می‌تواند بهترین مسیر برای دستیابی به حقیقت و خیر را بیابد. تنها با طلوع عصر روشنگری است که مفاهیم فلسفی خودفرمانی و برنامه‌های تربیتی همگام با آن، دوباره آشکار می‌شود. بدون تردید، موثرترین برنامه تربیتی از این سنخ، ازسوی ژان ژاک روسو، در *رمان درخشان و آموزشی / امیل* به دست آمده است.

طبیعت یکی از شعارهای<sup>۳</sup> عصر روشنگری بود و *رمان / امیل*، *امیل*، خطوط اصلی فرایند تربیت، از نوزادی تا اوان بلوغ را در هماهنگی<sup>۴</sup> با طبیعت بشری، به‌منزله زیربنای عمل خوب، خوب، ترسیم کرده است. همچنین، روسو می‌تواند این‌گونه مورد تفسیر قرار گیرد که پاسخ متمایزی به پرسش از جایگاه ویژه انسان [خود در نفس آدمی] پیشنهاد داده است. اگر بناست *رمان / امیل*، کتابچه راهنمای ما باشد، کانون<sup>۵</sup> درست خود-فرمانی، از تمایلات طبیعی عمیق ما سرچشمه می‌گیرد و اعمال تربیتی عرفی ناگزیر موجب توقف آن می‌شود.

جمله نخست *رمان / امیل* یکی از مشهورترین جملات در تاریخ اندیشه‌های تربیتی است: «همه کارهای خدا خیر است؛ بشر در کارها دخالت می‌کند و آنها شر می‌شوند».

۱ - exponent

۲ - self-rule

۳ - watchword

۴ - conformity

۵ - source

۶ - rear

۷ - coherent

۸ - locus

۹ - evolving self

معنای شناختی و ارادی نیست بلکه فرایند عاطفی وسیع‌تری را مدنظر داشته است. تعلیم و تربیت امیل تنها برای به‌بار آوردن شخصیتی عقلانی و باثبات طراحی نشده است که برخلاف رسم و رسوم جاافتاده<sup>۱</sup> و تعصبات اجتماعی حرکت می‌کند؛ این تربیت همچنین کشش‌های طبیعی ما را نیز دربرمی‌گیرد، به‌ویژه آن حس همدردی<sup>۲</sup> که از رهگذر آن آن منافع فردی می‌تواند کم‌رنگ شود و با منافع دیگران سازش حاصل کند. نظریه روسو در تأکید بر غنای عاطفی طبیعت انسانی، راه را بر اندیشه‌های مکتب رمانتیک درباره استقلال و اصالت<sup>۳</sup> هموار کرد. دو مفهومی که تبدیل به مفاهیم غالب و محوری اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی شدند.

گفتمان فلسفی در باب استقلال و تعلیم و تربیت مناسبی که موجب تحقق آن می‌شود، از زمان انتشار *امیل* با مشارکت فیلسوفان مهمی چون کانت، جان استوارت میل و برخی دیگر، تاریخ پیچیده‌ای به خود دیده است؛ برای نمونه، کانت، رساله مشهور *عصر روشنگری چیست؟* را نوشت که با جملات سرراستی در این خصوص آغاز می‌شود: «روشنگری رهایی انسان از قیومت<sup>۴</sup> دیگرانی است، که خود او عامل به بار آمدن آن است. قیومت به معنای ناتوانی انسان در استفاده از فهم خود، بدون راهنمایی دیگران است». کانت این قیومت را نه‌تنها کاستی در استفاده از عقل، همچنین کاستی در شهامت استفاده مستقلانه از آن می‌داند.

### قرن بیستم میلادی و پس از آن

از دهه هفتاد میلادی به‌این‌سو، انگاره استقلال به‌طور

۱ - grain

۲ - compassion

۳ - authenticity

۴ - tutelage

مشخص، وارد برهه‌ی پر تحرکی از تحول شد؛ که برخی از کانونی‌ترین پرسش‌ها درباره سیاست تربیتی در جوامع متنوع و مردم‌سالار را مورد تأثیر قرار داد. الهام‌بخشی اصلی در این خصوص مربوط به نظریه عدالت رالز<sup>۵</sup> است. رالز، استدلال می‌کرد که برخی از اهداف آرمانی شخص، نهفته در فرهنگ عمومی جوامع مردم‌سالار معاصر است. ویژگی مشخص چنین آرمان‌هایی، آن بود که مردم باید آزاد باشند تا در اهداف خویش در زندگی تجدیدنظر کنند؛ هرگاه تجربه و دانش جدید نشان دهد که چنان تجدیدنظری لازم است. به باور رالز همین نکته، دلیل پاسداشت آزادی فردی از سوی بخش کمابیش وسیعی از فرهنگ عمومی است. اما اگر این دلیل، اهمیت داشتن آزادی است، حاکی از آن است که مردم اگر به تجدیدنظر در اهدافشان تمایل داشتند، نیازمند یادگیری تفکر انتقادی برای خود هستند. برخلاف سقراط، رالز نگفته است که زندگی ناآزموده ارزش زیستن ندارد. بلکه او به روشنی بیان کرده است که قابلیت انتقادی انسان برای سنجش زندگی خویش - به عبارت دیگر قابلیت برخورداری از استقلال - که شهروندی مردم‌سالار برای او پیش فرض گرفته است از آرمان موردنظر آن شخص، جدا نشدنی است.

از زاویه دیگر نیز، استقلال در نظریه رالز، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. مزید بر توانایی تجدیدنظر در اهدافمان در زندگی، رالز مدعی است، درکی از عدالت در آرمان مردم‌سالارانه مورد نظر هر شخص، بنیادی است. از همین رو است که به همه ما گفته شده است، در جایی که نهاد عادلانه‌ای موجود بود از آن حمایت کنیم و در جایی که وجود نداشت، در خلق آن نهادها نقش ایفا کنیم. اما این نکته، برخورداری افراد از علاقه و قابلیت فکری قابل اعتماد برای سنجش عدالت در نهادها را فرض می‌گیرد، و این دیگری، این را مفروض می‌گیرد که آنها تعلیم و تربیتی را

۵ - Rawls

امر خیر، به منزله سازه‌هایی<sup>۲</sup> قابل تجدیدنظر تشویق کنیم. سازه‌هایی که بتوانند تغییر دهند یا به کلی رها شوند، زمانی که عقل و تجربه به ما ثابت کردند چنین کاری باید انجام شود. ولی اگر تصور من از امر خیر، پیروی از ابراهیم مورد نظر انجیل باشد، که اگر بیاندیشد چیزی خواست خداست، حتی پسر خودش را نیز خواهد کشت، دورنمای تجدیدنظر در آن تصور، هر زمانی که نتیجه استدلال شخصی من به من بگوید چنین تجدیدنظری لازم است، یکسره منزجر<sup>۳</sup> کننده به نظر می‌رسد.

این نگرانی وجود دارد که نظریه رالز کمابیش نتواند آن گونه که او می‌اندیشد خودش را با تنوعات هم‌ساز کند. از یکسو اشارات صریح ولی پراکنده او در باب تعلیم و تربیت ما را مطمئن می‌سازد که هرگونه تعلیم و تربیت برای شهروندی، مبتنی بر دیدگاه آزادی خواهی او، نباید وظیفه‌ای طاقت‌فرسا یا مناقشه‌آمیز باشد. از سوی دیگر، آرمان جذاب<sup>۴</sup> قرار دادن انسان در کانون نظریه رالز، حاکی از آن است که تعلیم و تربیت برای همگام شدن با این آرمان، باید به صورت بنیادی، گستره تنوع دینی در جوامع مردم‌سالارانه موجود را محدود کند.

اما این مشکل تنها مختص تصور رالز از استقلال نیست. هر تصویری از این مفهوم که ارزش مستقل اندیشیدن و انتخاب براساس آن را تأیید کند و به میزانی که فرد بدین روش پایبند باشد، بروز تضاد با برخی تنوعات فرهنگی و محافظه‌کاری مذهبی، گریزناپذیر خواهد بود. این مشکلی است که به‌طور مساوی هواداران سقراط و رالز با آن مواجه هستند.

روی هم‌رفته چگونگی مواجهه با این بن‌بست<sup>۵</sup> روشن نیست. نیست. نخستین احتمال آن است که ما دلیل کافی برای

دریافت کرده‌اند که علاقه و قابلیت مورد اشاره را در آنها پرورش داده باشد. بنابراین، آرمان مردم‌سالارانه هر فرد که مستلزم درکی از عدالت است، ناگزیر از تعلیم و تربیتی تشکیل شده است، که استقلال را به وجود می‌آورد.

رالز در نوشته‌های اخیرتر خود تأکید می‌کند که مناسب بودن نظریه عدالت او، برای جوامع مبتنی بر، به رسمیت شناختن تکثرگرایی همچون واقعیتی همیشگی در زندگی است. او معتقد است ناکامی ما در رسیدن به توافق درباره بسیاری از مسایل اساسی اخلاقی و دینی، به محدودیت‌های ذاتی خود عقل باز می‌گردد تا به کشش‌ها و تمایلاتی که توانایی ما برای عقل‌ورزی را برهم می‌زنند.

بنابراین، هر نظریه از عدالت باید بکوشد تا آنجا که ممکن است، درباره آن چیزی که خوب یا درست است، خودش را با عدم توافق‌های عقلانی بشر هم‌ساز کند. این نکته، این پرسش را پیش می‌کشد که: آیا تعلیم و تربیت مبتنی بر نظریه رالز، مستلزم پرورش استقلال شخصی در معنای مورد نظر است، باید برای همه اشخاص در جامعه مردم‌سالارانه قابل پذیرش باشد؟

این واقعیت را در نظر بگیرید که میلیون‌ها نفر از مردم در جوامع مردم‌سالارانه کنونی، خود را دینداران محافظه‌کاری می‌دانند که معتقدند، باور به خدا (یا برخی نمایندگان زمینی که از سوی خدا برگزیده شده‌اند) تنها اساس برای زندگی‌ای است که ما باید داشته باشیم. حداقل چیزی که می‌توان گفت این است که آموزش کودکان برای اطاعت خداوند براساس ضوابط<sup>۱</sup> این یا آن سنت دینی خاص و [همزمان] آموزش آنان برای پرورش استقلال، دو تکلیفی است که به سادگی نمی‌توان آنها را باهم سازش داد. باید توجه کرد که در توصیف رالز، پرورش استقلال بدین معناست که ما باید کودکان را به تفکر در باب امر خیر، با تصورات خود آنان از

۲ - construct

۳ - scandalous

۴ - alluring ideal

۵ - impasse

۱ - strictures

بدان معنا نیست که] برای تکریم ارزش‌های خارج از حوزه تعلیم و تربیت، نباید به‌طور صحیحی، بهبودبخشی<sup>۵</sup> آن را محدود کرد. کارهای بیشتر درباره این موضوعات، فهم ما از استقلال در حوزه تعلیم و تربیت را غنا خواهد بخشید؛ برای نمونه، می‌توانیم به‌طور مستدل، انتظار داشته باشیم که یکی از پیامدهای جدی پرورش استقلال، کاهش گروه‌های فرهنگی و دینی‌ای خواهد بود که بر وفاداری نامستقل مبتنی هستند. این کاهش به تنوع فرهنگی صدمه وارد خواهد کرد. از سوی دیگر، اشاعه گسترده استقلال، چنانچه جان استوارت میل انتظار داشته است، موجب الهام‌بخشی روش‌های نوین زندگی خواهد شد. آیا کانون‌های جدید تنوع، فقدان کانون‌های سنتی را به قدر کافی جبران خواهد کرد؟ این پرسش و بسیاری پرسش‌های دیگر درباره ارتباط میان استقلال و دیگر ارزش‌های اخلاقی و تربیتی، فیلسوفان تعلیم و تربیت را در آینده برای سال‌های زیادی مشغول خواهد کرد.

### کتابشناسی

Phillips, D. C. (۲۰۱۴). "Autonomy", Callan, Eamonn Encyclopedia of EDUCATIONAL THEORY and PHILOSOPHY, London: SAGE Publications, Inc.

نویسنده: کالن ایمون

مترجم: مصطفی مرادی

جانب‌داری از استقلال در زندگی به‌شدت غیرمستقل [افراد] در حوزه عمومی تعلیم و تربیت نداریم. اما همواره این‌گونه اندیشیده شده است که [هرگونه] استدلالی به نفع مردم‌سالاری بر این اندیشه استوار است که شهروندان می‌توانند به‌طور انتقادی و مستقل درباره عدالت و خیر مشترک تفکر کنند و این اهداف را از طریق مشارکت سیاسی خویش، پیش ببرند. در غیر این صورت ارتباط خاصی میان مردم‌سالاری و این اهداف والای عمومی وجود ندارد. اگر قرار است تعلیم و تربیت کاری برای ایجاد استقلال انجام ندهد، به خوبی این امکان را برای شهروندان فراهم ساخته است که وظایف مدنی خویش را نیز رها سازند؛ [و بدین‌وسیله]، دست‌کم دفاعی متعارف<sup>۱</sup> از مردم‌سالاری شکست خورده است.

تنها جایگزین استقلال، تسلیم قضاوت‌هایمان به خواست دیگران است. این راهبرد تردیدبرانگیز است. نه به این خاطر که ما باید از مردمی که مستقلانه می‌اندیشند، بخواهیم که همواره حکیمانه<sup>۲</sup> بیان‌دیشند. بلکه، شواهد متعددی موجود است که ما نباید به نخبگانی که قدرت به آنها تفویض شده است، اعتماد کنیم تا به دیگران دیکته کنند که چگونه انتخاب کنند و به چه چیزی باور داشته باشند. وجود نگرانی‌های جدی، درباره سرنوشت کسانی که به‌لحاظ فکری و اخلاقی در طبقات اجتماعی<sup>۳</sup> فروتر<sup>۴</sup> قرار داده شده‌اند، چه‌بسا به‌خوبی دلایل کافی در اختیار ما قرار خواهد داد تا استقلال را همچنان که در زمینه‌های سیاسی مورد توجه قرار می‌دهیم، در زمینه‌های فردی نیز پاس بداریم.

پاسداشت استقلال همچون هدف کانونی تعلیم و تربیت بدان معنا نیست که دیگر اهداف فاقد توجه هستند، [همچنان‌که

۱ - common sense

۲ - wisely

۳ - social hierarchies

۴ - subordinated

۵ - promotion